

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۶، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۳

## «آموزش نوین» محتوای مشترک شعر تجدّد ایران، افغانستان و

تاجیکستان در سده های ۱۹ و ۲۰ میلادی (علمی-پژوهشی)\*

دکتر محمد بیرانوندی

استادیار دانشگاه آزاد واحد خرم آباد

### چکیده

روشنفکران ایران، افغانستان و آسیای میانه در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ جبران عقب افتادگی کشورهای خویش را به طور جدّی دنبال کردند. مفاهیم آزادی، وطن و نیز جای خالی مراکز آموزشی نوین از مباحثی بودند که در انسجام بخشی به تلاش های روشنگران نقش مهمی بر عهده داشتند. در سده های یاد شده، تحولات همه جانبه ای در ایران، افغانستان و آسیای مرکزی به وجود آمد. تحولات این عصر پدیده هایی سیاسی، فرهنگی و... بودند. شاعران به عنوان عناصر فعال فرهنگی، همگام با سایر روشنفکران، تغییر در اساس جامعه سنتی و پیوستن به دنیای جدید را در رأس رسالت شاعری خود قرار دادند. تلاش ادبا در این روزگار منجر به خلق ادبیات بیداری در ایران، مشروطیت در افغانستان و جدیدیه در تاجیکستان شد. عوامل متعددی از جمله، عدم دسترسی به آموزش نوین از مسایلی بودند که موجب شدند شعرا در خلق آثار ادبی

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۱/۲۱  
m\_beiranvandi@yahoo.com

\*تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۲/۱۷  
نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

جدید خود مسیرهای مشابهی را طی کنند. روشنفکران نوکردن محتوا و شیوهٔ تعلیم و تربیت را در شمار مطالبات جدی خود قرار دادند. اطلاعات این پژوهش از طریق کتابخانه ای جمع آوری و به شیوهٔ توصیفی تطبیق داده شده اند. نتایج پژوهش نشان می دهد که علی رغم اختلاف در نوع چالش های آموزشی پیش روی شعرای روشنفکر، آموزش نوین یکی از پر بسامدترین مفاهیم مشترک شعر این دوره بوده است.

**واژه های کلیدی:** جدیدیّه، مشروطیت، آموزش نوین، بیداری.

#### ۱- مقدمه

افغانستان در سال ۱۷۴۷ میلادی و آسیای مرکزی در سدهٔ شانزدهم رفته رفته حیات سیاسی، اجتماعی و ... خود را از ایران جدا کردند و ادبیات این کشورها نیز به همت شعرا و نویسندگان به عنوان شاخه های مجزا از زبان و ادبیات فارسی راه تازه ای در پیش گرفت. در قرن نوزدهم میلادی به ویژه نیمهٔ دوم آن، حوادث عظیمی در جهان روی داد که جهان را دگرگون ساخت و از این دگرگونی بالطبع کشورهای ایران، افغانستان و آسیای میانه (تاجیکستان) نیز مصون نماندند. ادبیات این عصر نیز به حکم تبعیت از دیگر تحولات جامعه و هماهنگی با سایر عناصر آن، تحول بسیار بزرگی را از سرگذراند. روشنگران و ادبا در این عصر، پس از به چالش کشیدن آثار کلاسیک و سنتی، ادبیاتی نو و هماهنگ با سایر ارکان جامعه را جایگزین آن کردند. شعر این روزگار در ایران به شعر بیداری (مشروطه)، در افغانستان به شعر مشروطیت و در تاجیکستان به جدیدیّه معروف شد. ادبیات به ویژه شعر این عصر، در سه کشور یاد شده به علت پیشینهٔ واحد و زمینه های فرهنگی مشترک در روزگار استقلال از نظر زبان، زیبایی شناسی هنری، انتخاب موضوع واحد و ویژگی های دیگر بسیار شبیه به یکدیگر هستند. تعلیم و تربیت با شیوه و محتوای جدید از موضوعات قابل تاملی است که حاکمان، روشنفکران و به ویژه اهل ادب را به میدان مبارزه کشانده بود. کشورهای آسیایی نواحی خود را با الگوپذیری از تحولات جهانی به کمک صنعت چاپ، انتشار نشریات و راه اندازی مدارس و مراکز تعلیم و تربیت

نوین آغاز نمودند. اعزام محصل به خارج و همچنین، تاسیس دارالفنون و مراکز جدید آموزشی از اقداماتی بودند که در ایران با موافقت و همت دولتمردان راه اندازی شدند. عدم استقبال دختران و خانواده های آنان از آموزش به ویژه به شیوه نوین و از طرفی، کهنه بودن محتوای مواد درسی از جمله مشکلات و معضلات نظام آموزشی ایران در عصر مشروطه بود. شعرا به عنوان عناصر فعال پیش برنده انقلاب، این مسایل را در شعر خود منعکس نموده اند.

حبيب الله خان، حاکم افغانستان، برای اولین بار در سال ۱۹۰۳ میلادی مدارس جدید را در افغانستان راه اندازی کرد. دیری نیاید که همین حاکم، تعلیم و تربیت نوین را در راستای حفظ قدرت خود ندید و به طور جدی به مخالفت با آن برخاست. شعرای افغان وضعیت های مختلف تعلیم و تربیت را در شعر خود منعکس کرده اند. (حبیبی، ۱۳۷۲: ۲۴).

در آسیای مرکزی نیز وجه تسمیه نهضت های «معارف پروری» و «جدیدیّه» هر دو به موضوع تعلیم و تربیت نوین بر می گردد؛ مخالفان مکتب های قدیم و طرفداران مدارس جدید را جدیدیّه می گفتند. ملاها و حکومت هر دو از مخالفین اصلی آموزش نوین بودند؛ در حالی که شعرا به عنوان مبلغان اصلی جدیدیّه این نیاز جامعه را پی گیری می کردند. بررسی مشترکات شعر شعرای سه کشور (ایران، افغانستان و تاجیکستان) در موضوعات مختلف، از جمله تعلیم و تربیت می تواند علاوه بر غنای اخلاق جامعه، در استحکام روابط ادبای کشورهای فارسی زبان گام مفید و موثری باشد، لذا برای درک بیشتر مفهوم آموزش نوین در شعر شعرای این دوره، ذکر موارد زیر ضروری به نظر می رسد:

۱- مدت زیادی از زمان مورد پژوهش به قبل از استقلال تاجیکستان کنونی بر می گردد و در آن روزگار تقریباً تاجیک زبانان در قسمت های مختلف آسیای مرکزی پراکنده بودند؛ بنا بر این، منظور از ذکر لفظ تاجیکستان در متن مقاله، تاجیک زبانان آسیای مرکزی هستند و ممکن است این دو لفظ به جای یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند.

۲- در این مقاله فقط پاره ای از سروده های تعدادی از شاعران بر جسته هر کشور مورد تطبیق و مقایسه قرار گرفته است.

۳- شعر این دوره کشورهای یادشده در بسیاری جهات از جمله سبک، صورت، زبان و مفاهیم مختلف دارای شباهت های فراوانی است؛ اما از آنجا که شعر این عصر بیشتر شعر محتواست، در این مقاله، صرفاً مفهوم و محتوای تعلیم و تربیت (آموزش نوین) در سروده های این دوره مورد مقایسه قرار گرفته است.

۴- پیشینه تحقیق: درباره تحولات ادبی هریک از کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان پژوهش هایی به صورت مستقل انجام پذیرفته است، اما به شکل تطبیقی فعالیت خاصی انجام نگرفته است. کتاب «ادبیات و سه شاخه آن» اثر محقق تاجیک، خدای نظر عصا زاده از محدود آثاری است که اطلاعات مختصری پیرامون ادبیات این سه کشور را در خود جای داده است.

## ۲- بحث

### ۲-۱- وضعیت سیاسی-اجتماعی و آموزش نوین کشورهای فارسی

#### زبان در سده های ۱۹ و ۲۰

علم و علم اندوزی از جمله مباحثی است که در طول حیات پر فراز و نشیب بشر مورد تاکید پیامبران، نخبگان، علما، دانشمندان، فلاسفه و... قرار گرفته است، اما آنچه در این مقاله مورد نظر است، سواد آموزی در قالب مدارس و مکاتب با محتوای جدید است.

در دوره مورد مطالعه جای خالی، مکاتب، مدارس، دانشگاه ها و مراکز دستیابی به تعلیم و تربیت نوین در ایران، افغانستان و آسیای مرکزی کاملاً معلوم و مشهود است و به عبارتی، می شود گفت این کشورها در آن روزگار بیش از هر چیزی دچار رکود فرهنگی بودند؛ روشنفکران و توسعه طلبان ضمن احساس و درک این نیاز، رفع آن را با تمام وجود پی گیری می کردند. نشریات در همه کشورهای یاد شده، نهاد مشترک و مناسبی بودند که جهت خروج از این رکود با نیت توسعه فرهنگی، اقتصادی، آموزشی

و آگاه سازی و آماده کردن افکار عمومی برای بهره برداری از امکانات مادی و معنوی به کمک روشنفکران آمدند.

ورود ایران به کشمکش های سیاسی و نظامی استعمارگران انگلستان، فرانسه و ... همچنین، ایجاد پل فرهنگی بین ایران و اروپا از طریق قفقاز، استانبول و قاهره و آشنایی ایرانیان با دستاوردهای چشم گیر تمدن بشری، کشور را در معرض و مسیر حوادث جهانی قرار داد و برخی از دولتمردان ایران، از جمله عباس میرزا را به تأمل و تجدید نظر در افکار و اعمال خود وادار نمود. عباس میرزا از ژوبر فرانسوی پرسید: «نمی دانم این قدرتی که شما اروپائیان را بر ما مسلط کرده چیست؟ و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در جنگ و فتح و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبخرید و حال آنکه ما در جهل و شعب غوطه و روده و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم. مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ آیا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می تابد، چطور است که تاثیرات مفیدش در سر ما کمتر از سر شماست؟ آیا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی کنم. اجنبی حرف بزن! بگو چه باید بکنیم که ایرانیان راهوشیار نماییم؟» (آرین پور، ۱۳۷۲: ۸۷).

به گواه تاریخ و به استناد مطالبی که ذکر شد، عباس میرزا نخستین کسی بود که ضرورت اصلاحات و آموزش علوم نوین را در ایران درک کرد و در راستای اصلاح کشور به توصیه قائم مقام فراهانی تقریباً در سال ۱۱۹۰ ش/ ۱۸۱۱ م. دو نفر از دانشجویان ایرانی را برای آشنایی با تمدن جدید و کسب مهارت های زندگی جدید به انگلستان اعزام کرد و متعاقباً در سال ۱۱۹۴ ش/ ۱۸۱۵ م. پنج تن دیگر را جهت آموختن فنون جدید به انگلستان فرستاد. میرزا زین العابدین یکی از پنج نفری بود که عباس میرزا او را به طور ویژه مامور فراگیری فن چاپ و راه اندازی چاپخانه به عنوان یکی از مظاهر صنعت، پیشرفت و آموزش نوین در تبریز نمود. آشنایی قائم مقام و امیر کبیر - که در سفر سال ۱۸۲۹ م، شوال ۱۲۴۴ ه. ق. به روسیه با مظاهر تمدن، از جمله مدارس جدید،

رصد خانه، دانشگاه ها و.. آشنا شدند، از گام های اساسی ای بود که برای راه اندازی مراکز تعلیم و تربیت نوین در ایران برداشته شد. سال ۱۲۶۶ ه. ق سنگ بنای نخستین آموزشگاه به سبک اروپا (دارالفنون) در ایران نهاده شد و سال ۱۲۶۸ ه. ق با تعدادی معلم اتریشی کار خود را آغاز کرد. لازم به ذکر است همین طرفداران تعلیم و تربیت نوین (عباس میرزا، قائم مقام فراهانی، امیر کبیر و...) خود از صاحب منصبان حکومتی بودند و علاوه بر این، از طرف سایر حاکمان نیز، مخالفتی برای کسب علوم جدید و راه اندازی مراکز تعلیم و تربیت نوین به چشم نمی خورد تا جایی که ناصرالدین شاه شخصاً در راه اندازی دارالفنون حضور پیدا می کند و مظفرالدین شاه نیز کارنامه تعدادی از فارغ التحصیلان پزشکی دارالفنون را شخصاً امضا می کند. بالاخره اعزام دانشجو به خارج، تاسیس دارالفنون، راه اندازی مدارس به سبک جدید و... همگی از ثمرات تلاش هایی بود که در آن روزگار انجام پذیرفت. (همان، ص ۲۵۴).

حرکت نوین اجتماعی در جامعه افغانستان تقریباً از زمان روی کار آمدن امیر حبیب الله خان آغاز می شود. تأسیس اولین مدرسه به نام لیسه (-مدرسه) ی حبیبیه در سال ۱۹۰۳ و سپس، مکتب حریبیه به شیوه مدارس جدید غربی و بالاخره، نهضت های تجدّد خواهی در اطراف این دو مکتب و اولین شماره روزنامه سراج الاخبار به مدیریت مولوی عبد الرئوف در ۱۹۰۶ (ذیقعد ۱۳۲۳) از نشانه های این حرکت نوین در عهد امیر حبیب الله خان است. (حبیبی، ۱۳۷۲: ۲۵).

این مدارس که معلمین هندی آموزگاران آن ها بودند، به زودی به کانونی تبدیل شدند برای جنبش های فکری و نهضت های مشروطیت، اما دیری نپایید که همین حاکم (امیر حبیب الله)، تعلیم و تربیت نوین را در راستای حفظ قدرت خود ندید و به طور جدی به مخالفت با آن برخاست. شعرای افغان وضعیتهای مختلف تعلیم و تربیت را در شعر کشور خویش به تصویر کشیده اند. همراهی حاکمان ایران و افغانستان با روشنفکران جامعه، در راه اندازی مراکز تعلیم و تربیت از وجوه مشترک آموزش نوین در این کشورها است. (همان، ص ۹۷).

نیاز به تعلیم و تربیت نوین در آسیای مرکزی تقریباً از نیمه دوم قرن نوزدهم، یعنی پس از آنکه احمد مخدوم دانش (۱۸۹۷-۱۸۲۷م) بزرگ ترین روشنفکر تاجیک به عنوان دبیر سفارت امیر، طی سه بار سفر ایشان در سال های (۱۸۵۸، ۱۸۶۹، ۱۸۷۳-۱۸۵۷م) به پترزبورگ رفت، آغاز شد. احمد مخدوم با فرهنگ، هنر، سیاست و اجتماع روس آشنا شده بود و از عقب ماندگی مردم دیار خود نسبت به روس ها رنج می برد و بر همین اساس، گروهی از روشنفکران و ترقی خواهان را - که بیشتر شاعر و نویسنده بودند - با هم متحد کرد و با هدایت تلاش سیاسی- اجتماعی، فرهنگی- هنری و ادبی آنان در راستای معارف پروری و روشنگری، مهمترین نهضت فکری آسیای میانه را بنیاد نهاد. تلاش های معارف پروران با مخالفت ملاها و امیران رو به رو شد و کشمکش برای راه اندازی مدارس و مکاتب جدید موجب به وجود آمدن دو جبهه قدیم و جدید در حوزه فرهنگ، به ویژه تعلیم و تربیت شد. به هر حال، تقریباً از سال های پایانی قرن نوزدهم تا سال های آغازین قرن بیستم، تلاش های فراوانی برای باز گشایی مدارس جدید در آسیای مرکزی صورت گرفت تا بالاخره در ۱۰ شوال سال ۱۳۲۶هجری/ اکتبر ۱۹۰۸ میلادی در داخل شهر بخارا استاد عینی، منظم، حامد خواجه و احمد جان مخدوم نخستین مدرسه اصول جدید را به زبان فارسی در خانه منظم راه اندازی کردند. استاد عینی این مدرسه را نخستین مدرسه جدید زبان فارسی در بخارا می داند: « دهم ماه شوال سال ۱۳۲۶هجری در داخل شهر بخارا، در گذر سلاخ خانه درحولی میرزا عبدالواحد، مخصوص برای بخاریان به زبان فارسی اولین مکتب اصول نو را گشادیم. » (عینی، ۱۹۸۷: ۳۳).

با نگاهی اجمالی به نشریات دهه های آغازین قرن بیستم آسیای مرکزی می بینیم تعلیم و تربیت جدید و آموزش علوم مختلف جزء اولین و جدی ترین مطالبات روشنفکران است. محمود خواجه بهبودی مدیر مجله آئینه (۱۹۱۳-۱۹۱۵م) در نخستین شماره این مجله در سال ۱۹۱۳ این نیاز را اینگونه بیان می کند: «در این زمان بعضی اشخاص که به عنایت حق فی الجمله چشم گشاده و به احوال عالم و اوضاع امم به سبب

سوق طبیعت و یا خواندن علم تاریخ و تنوع ماضی واقف گشتند، البته طالب اصلاح می شوند. ورد زبان این گونه کسان اصلاح، و اصلاح است. اگر از آن ها پرسیده شود که اصلاح از کجا سر می شود؟ جواب خواهند گفت که از مکتب و مدرسه. چونکه حیات ملت وابسته به مکتب و مدرسه است. مکتب و مدرسه کدام ملت که آباد است، آن ملت خود را مدافعه می کند، هم صاحب و حاکم دیگر ملت می گردد. مکتب و مدرسه کدام ملت که خراب و یا به تنزل است، آن ملت محکوم تدنی و زبونی است» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۸).

## ۲-۲- سنت ستیزی و نوگرایی در ادبیات فارسی

تغییر و تحول پایدار در مقوله های مختلف از جمله فرهنگ، هنر و ادبیات، معمولاً به صورت تدریجی و با حرکتی بسیار کند انجام می گیرد. «ادبیات بیش از هر چیز سلسله ای است از آثاری که به توالی زمان به وجود آمده اند و اجزای تفکیک ناپذیر فرایندی تاریخیند.» (رنه ولک ۱۳۸۲: ۳۳)، بی شک ادبیات بیداری ایران، مشروطیت افغانستان و روشنگری تاجیک نیز از این قاعده مستثنی نیستند. بررسی تحولات ادبی و تعیین معیار و ملاک های ادبیات کهنه و نو، ابتدا در مقام نظریه قابل طرح و بررسی هستند. «نظریه ادبی، مطالعه اصول، مقوله ها و ملاک های ادبیات و موضوع هایی از این دست را در بر می گیرد.» (رنه ولک ۱۳۸۲: ۳۳)، تعدادی از روشنفکران و تحول گرایان کشورهای فارسی زبان در آستانه تحولات سیاسی اجتماعی معاصر، شعر همدم سلاطین و بریده از مردم را هماهنگ و همراه با سایر ارکان جامعه نمی دانستند و به همین خاطر، زبان به نقد آن گشودند و بعضی مواقع نیز ملاک هایی برای شعر جدید ارائه می دادند. منتقدان شعر سنتی که تقریباً نقش نظریه پرداز و تئورسین ادبی دارند، اگرچه لزوماً شاعر نبوده اند، اما کاملاً با ادبیات سرزمین خود آشنایی داشته اند. واقع گرایی و همدردی با جامعه رساترین صدایی است که از زبان منتقدان ادبی این عصر به عنوان توصیه به معاصرین و ایراد بر سنتی ها شنیده می شود. اوضاع و احوال انقلابی در کشورهای در حال توسعه، به ویژه در کشورهای یادشده و باور ادبای روشنگر مبنی بر فعالیت همزمان در دو عرصه سیاست و



ادبیات موجب شد که شعر این دوره کاملاً رنگ انقلابی به خود بگیرد و تغییر نگرش شعرا موجب شد تحولات شعر این دوره بیشتر در حوزه موضوع و محتوا اتفاق بیفتد. منتقدان بر این باور بودند که ادبا می بایست مضمون اصلی شعر خود را از رویدادهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، آمال و آرزوهای افراد بگیرند و بر همین اساس، می توان گفت شاخه های مختلف ادبیات فارسی، به ویژه شعر قرن بیستم، هم محصول و هم تاریخچه هنری این کشورهاست. با اندک تاملی در شعر این دوره، می بینیم شرایط انقلابی مجال توجه به تحول در سبک و صورت شعر را از شعرا سلب کرده بود و به همین خاطر، نه تنها تحولی در فرم شعر نمی بینیم، بلکه نقص های بسیار پیش پا افتاده ای در موسیقی و فرم شعر این روزگار نیز دیده می شود. کسانی همانند میرزا فتحعلی آخوندزاده، طالب اف، میرزا ملکم خان، میرزا آقا خان کرمانی، زین العابدین مراغه ای و... از جمله منتقدان ادبیات سنتی و بنیان گذاران ادبیات نو فارسی در ایران به شمار می روند. میرزا آقا خان کرمانی تندترین منتقد شعر سنتی فارسی، انتقاد خود را از شعر فارسی اینگونه بیان می کند: "آنچه مبالغه و اغراق گفته اند، نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. و آنچه مدح مداحان کرده اند، نتیجه آن تشویق وزرا و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده اند، ثمری جز تبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساختند، نتیجه ای جز فساد اخلاقی جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشیده است. آنچه هزل و مطایبه ساختند، فایده ای جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشا و منکر نکرده است.... (ناظم الاسلام، ۱۳۵۷: ۲۲۲).

آخوندزاده که او را پایه گذار بعضی از ژانرهای ادبی و هنرهای نمایشی، نقد نویسی و رئال نویسی (واقع گرایی) می دانند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۹۲)، در نثر و نظم وجود قافیه را "جهالت خالص" می داند. (آجودانی، ۱۳۸۲: ۹۲). وی نظریه خود را درخصوص محتوای شعر به طور صریح و آشکار این گونه بیان می کند: «حسن مضمون عبارت است از حکایت یا شکایت و حکایت و شکایت باید موافق واقع باشد و در مضمون امری بیان نگردد که وجود خارجی نداشته باشد، بلکه جمیع بیانات باید مطابق احوال طبایع با ... و خیالات

جنس بشر یا جنس حیوان یا مطابق اوضاع نباتات یا جمادات یا اقالیم باید باشد. پس هر یک شعری که مضامینش مخالف این شروط است، یعنی برخلاف واقع است و وجود خارجی ندارد، شعر نیست.» (آخوند زاده، ۱۳۶۷: ۳۱).

این سخن عبد الرئوف فطرت شاعر انقلابی تاجیک که می گوید: «رفته رفته زمانه دیگر شده، سعی به علم، به سستی و تقلید مبدل گردید، نوشتن در چهار دیوار منظومه های اخلاق شکن منحصر ماند. ارباب فضل غیر از این که به نام شاهان قصیده ای دروغ نوشته پیشکش نمایند، هنری ابراز نکرده اند، اگر هم در هر پنجاه سال یک صاحب قلمی برآمده کتابی می نوشت، آن هم «تذکره الشعراء» و یادبودی بود که مطالعه کنندگان خود را نه در دین فایده ای می رسانید، نه در دنیا. این دوره توقف در مملکت ما خیلی امتداد یافت.» (عبدالرئوف، ۱۹۱۵: ۲)، بسیار نزدیک به گفته بالا از میرزا آقا خان کرمانی است: «آنچه مبالغه و اغراق گفته اند...» میرزا جلال شاعر تاجیک گفته های بالا را به نظم می کشد و شعرای هم عصر خود، به ویژه شعرای بخارا را این گونه نصیحت می کند:

ای هم روشن عشق شیدا	در عرصه شاعری صف آرا
تا چند اسیر تار موئید	یا شیفته عذار عذرا
عذرا و عذار او بیوسید	بگذشت زمان حسن سلمی
گردیده روان عشق ویران	هم شیوه شاعری دگرگون

(یوسف زاده ۱۹۱۲: ۳۰)

شاعر در این سروده خویش عملاً یکی از ارکان و مضامین شعر سنتی یعنی؛ عاشق و معشوق کلیشه ای و تکراری شعر سنتی با ویژگی های فردی را به چالش می کشد و شعرای هم عصر خود را به تغییر نگرش و روی آوردن به اجتماع و مفاهیم عمومی جامعه دعوت می کند. علامه محمود طرزی شاعر افغانی نیز در غزلی به کمک واژگان و عباراتی مشابه واژگان و عبارات سروده یوسف زاده، همین مفهوم را این گونه به شعرای افغان هم وطن خویش یاد آور می شود:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت      وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت

وقت اقدام است و سعی و جدّ و جهد غفلت و تن پروری بگذشت و رفت

(طرزی، ۱۳۳۱: ۱۱)

ادیب الممالک فراهانی نیز همانند میرزا جلال و طرزی، شعرای روزگار خود را در ایران به تغییر و تحول در مفهوم و مضمون شعر دعوت می کند:

تا کی ای شاعر سخن پرداز	می کنی وصف دلبران طنّاز
دفتری پر کنی ز موهومات	که منم شاعر سخن پرداز
گر هوای سخن بودت به سر	از وطن بعد از این سخن گوباز
هوس عشق بازی ار داری	به وطن هم قمار عشق بیاز
از وطن نیست دلبری بهتر	به وطن دل بده ز روی نیاز

(فراهانی، ۱۳۶۲: ۴۸)

عبدالعلی مستغنی، از شاعران مشروطه خواه افغان، معتقد است که هر عصری کار و بار مخصوص خود را می طلبد و اصلاح مضمون شعر را نیز متناسب با زمانه ضروری می داند: حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون هیچ است حرف تنگ دهان و کمر کنون تشبیه و استعاره ی چندین هزار سال بگذار و شعر گوی به طرز دگر کنون لازم بود مناسب هر عصر کار و بار عصر دگر بود تو و کار دگر کنون

(به نقل از عبدالقیوم، ۱۳۸۷: ۳۸)

مطالب یاد شده اندکی است از نقدهای فراوانی که از شعر سنتی به عمل آمد. مقارن همین انتقادهای کم شعرا و نویسندگان موضوعات آثار خود را از مسایل، موضوعات و مشکلاتی که جامعه با آن ها درگیر بود، انتخاب می کردند که یکی از این مسایل، آموزش نوین بود.

## ۲-۳- انعکاس مشکلات آموزشی در شعر شعرا و مقایسه آن ها

علی رغم اینکه در دهه های آغازین قرن بیستم، سال های فراوانی از حضور تعلیم و تربیت جدید در ایران گذشته بود، اما به دلیل بافت جامعه و فرهنگ سنتی مردم، هنوز آموزش فراگیر نشده بود و درصد اندکی از افراد جامعه از این نعمت بهره می بردند. کم

رنگ بودن حضور زنان در عرصهٔ تعلیم و تربیت و به عبارتی، با سواد شدن آنان در آن روزگار که با مقاومت‌هایی از جانب خانواده‌ها و خود دختران مواجه شده بود، یکی از موضوعاتی است که پاره‌ای از محتوای شعر شعرا و نویسندگان مشروطه را به خود اختصاص داده است.

شعرای عصر مشروطهٔ ایران، افغانستان و جدیدیهٔ تاجیکستان در آغاز قرن بیستم، هر یک به طور جداگانه اهمیت علم و ضرورت تعلیم و تربیت نوین را در مملکت خود به نظم کشیده‌اند که در آثار آنان شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد. از آنجا که تشویق و ترغیب دختران به تعلیم و تربیت نوین یکی از موضوعات شعر مشروطه است و از طرفی، «وطن» نیز یکی از مفاهیم مشترک شعر این کشورهاست، بنا براین، شاید شعر فاطمه سلطان خانم فراهانی متخلص به «شاهین» خواهر ادیب الممالک فراهانی از شعرای عهد مشروطه، مطلع مناسبی باشد برای پیوند تعلیم و تربیت زنان، با ارزش علم و حراست از وطن.

وطن افتاده به گرداب و جز به کشتی علم محال باشد جز بر شما نجات وطن  
چو دختران وطن علم و دانش آموزند شوند از اثر دانش امهات وطن  
زنان به جسم وطن جان و مردها جسم اند ز روح و جسم بود جنبش و حیات وطن  
ز همت سرانگشت ناز پرورشان شود گشوده گره‌ها ز مشکلات وطن  
(کراچی، ۱۳۸۰: ۴۳)

خانم فراهانی از شعرای عهد مشروطه است که با پیوند دو موضوع علم و وطن، دختران روزگار خود را به کسب علم و دانش تشویق و ترغیب می‌کند. شاعر در سرودهٔ بالا، در قالب تشبیهی زیبا، بسیار هنرمندانه آنجا که زنان را به «امهات و روح وطن» و مردان را به «جسم وطن» تشبیه می‌کند، رد پایی از روح زنانهٔ خود در شعر به جا می‌گذارد و در پایان زیرکانه سهم زنان را در تحرک و حیات وطن (ز روح و جسم بود جنبش و حیات وطن) به تصویر می‌کشد.

طرزی با این استدلال که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند و تربیت نیم دیگر جامعه را نیز بر عهده دارند، با سواد شدن آن ها را امری ضروری می داند:

باشد ضرور بهر وطن مکتب اناث      زیرا ذکور نیم ودگر نیم شد اناث  
شد مکتب بدایت آداب هر ولد      آغوش پر لطافت با شفقت اناث  
پس هر زنی که علم وادب دارد و کمال      با شیر علم را به ولد می دهد اناث  
تعلیم علم بهر زنان فرض تر بود      زیرا که هست مادر نوع بشر اناث  
(طرزی، ۱۳۳۱: ۱۴)

سید اشرف الدین نسیم شمال از شعرای مشروطه ایران، علاج جهل و نادانی را به دختران ایران این گونه بیان می کند:

چون دختر بی علم به نزد همه خوار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است  
علم است که معروف نموده عرفا را      علم است که مشهور نموده شعرا را  
تعظیم نمایند جمیع علما را      دائم ز جهالت دل بی علم فگار است  
ای دختر من درس بخوان فصل بهار است  
اسباب شرافت به دو عالم بود از علم      فخریه اطفال دمام بود از علم  
پس فرق میان خر و آدم بود از علم      علم است که از وی شتر عقل مهار است  
ای دختر.....  
بی علم ندارد سخت هیچ رواجی      جز علم ندارد مرض جهل علاجی  
امروز به شاگرد معلم شده ناجی (نسیم شمال، ۱۳۶۳: ۳۱۰)

شاعر در سروده بالا، علم و دانایی را مایه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت انسان ها معرفی می کند و همانند طرزی، تمام هنر خود را جهت تشویق و ترغیب دختران جهت رفتن به مدرسه به کار می گیرد. نسیم شمال، علم را مایه شرافت در دو

عالم، رخت هنر، راه نجات، کسب شهرت و... وجهالت رابعث خواری، دل افکاری، مرض و... معرفی می کند.

ایرج میرزا دیگر شاعر هم عصر نسیم شمال تلاش کرده است با ایجاد ارتباط میان سواد و فضیلت اخلاقی عفت و عصمت، زنان را به کسب علم و دانش ترغیب کند:

چون زن تعلیم دید و دانش آموخت      روان جان به نور بینش آموخت  
به هیچ افسون ز عصمت بر نگردهد      به دریا گر بیفتد بر نگردهد

(ایرج میرزا، ۲۵۳۵:۱۶۸)

در کشور تاجیکستان نیز نه تنها همانند ایران و ذافغانستان؛ بلکه با شدت و حدت بیشتری راه اندازی مدارس به شیوه نوین و تدریس علوم روز، یکی از مطالبات جدی روشنگران آن دیار بود، که این مهم را در همه جا و به هر شکل ممکن بیان می کردند. استاد عینی، نسبت به محتوای آموزشی، شیوه تدریس و مدت زمان تدریس در مکاتب قدیمی بخارا اعتراض دارد: «در مدرسه های بخارا اساساً علم های زیرین می گذشت. صرف و نحو زبان عربی، منطق، عقاید اسلامی، حکمت، فقه اسلامی... این درس ها و کتاب هایی که در بالا نام برده شدند، هیچ تغییر نیابنده، و اگر تعییر جایز باشد، "استاندارتی" بوده از عصر های ۱۵ و ۱۶ باز همین طرز دوام نموده، آمده اند... این بود مدت تحصیل سالانه ۱۹ سال. اگر ما گوئیم که: حاصل تحصیل ۱۹ ساله طلبه مدرسه های بخارا از درس های رسمی هیچ بوده، خوانندگان باور نخواهند کرد و نویسنده را به دروغ گوئی، هیچ نباشد، به مبالغه نویسی شریکی حمل خواهند نمود.»

(عینی، ۱۶۲:۱۶۵).

علیزاده از شعرا و نویسندگان هموطن عینی، راه نجات مملکت و هموطنان خود را در نو کردن مدارس، تغییر محتوا و آموزش نوین می داند: «همه این بد بختی ها و رذالت، جمله این خرابی ها و سفالت که ما ترکستانی ها را فرا گرفته - از عدم مدارس منظم و فقدان مکاتب زمانی است، بر ارباب بصیرت واضح و آشکار است که هیچ ملتی،

و هیچ طایفه ای ترقی و پیشرفت نکرده و به سایر ملت ها برتری و تفوق نیافته، مگر در سایه مدارس و مکاتب منتظمه» (آئینه، ۱۹۱۳: ۷۴).

علاوه بر استقبال شعرای روشنفکر از شعر انقلابی با ویژگی شعارگونه آن جهت انتقال آسان و موثر پیام، روش سنتی آموزش در قالب نظم نیز از جمله شیوه هایی بود که برخی از سردمداران تعلیم و تربیت نوین با استفاده از آن مطالب و مباحث جدید را به دانش آموزان عرضه می کردند. صدرالدین عینی، پدر ادبیات معاصر تاجیک، با تالیف کتاب تهذیب الصبیان برای نوآموزان مردم آسیای مرکزی ضرورت مدارس جدید و فایده علم اندوزی را اینگونه به مردم آسیای مرکزی یاد آور می شود:

بی جان جسد را قدری نباشد	جسم است انسان، جان است مکتب
از مکتب آید آسایش دل	مرغوب دلها ز آن است مکتب
بی مکتب تو را نبود حیاتی	آب است مکتب، نان است مکتب

(عینی، ۱۹۱۷: ۸۵)

محمود طرزی از سردمداران نوگرایی در سیاست، فرهنگ و هنر افغانستان، برای جایگزینی و مقابله با محتوای کتب دوره ابتدایی آن روزگار افغانستان با نام پنج کتاب که یکی از آن ها محمود نامه نام داشت، کتابی نوشت به نام ادب در فن یا محمود نامه و در قالب گفتگویی درونی بین این دو محمود نامه، هدف تالیف خود را اینگونه بیان می کند: «اگر اشعار محمود نامه پنج کتاب به زبان آمده، اشعار محمود نامه (ادب در فن) را بگوید: آیا هیچ شرمتان نمی آید که به این ثقالت و غلاظتی که دارید، نام شعر را بر خود بگذارید... شعر کجا وزغال سنگ کجا! ادب کجا و توپ و تفنگ کجا! شعر چیزی است که بنیاد آن بر تخیلات لطیفه و تصورات ظریفه... در مقابل این سنگ های انتقاد محمود نامه پنج کتاب، محمود نامه (ادب در فن) به جز اظهار عجز و خموشی چیزی گفته نخواهد توانست.. خواهد گفت: چه باید کرد! عصر عصر فن، زمان، زمان کار و ترقی است؛ اگرچه من از جاده ادب خارج قدم نهاده ام، ولی جناب رفیقم نیز بر جاده ادب تمامها حرکت نکرده، زیرا با وجودی که تعلیم ابتدایی اطفال چون نونهالان را در عهده گرفته،

ولی هزار افسوس که به عوض شهد زهر بر ایشان بار می دهد. اگر از من هیچ فایده نرسد، باز هم شکر می کنم که خوانندگان خود را به منهیات تشویق و ترغیب نمی دهم.» (طرزی، ۱۳۳۱: ۵).

طرزی درغزلی با ردیف «مکتب» همانند عینی نو آموزان وطن خود را به تحصیل علم در مدارس نوین دعوت می کند:

علم است چو جان، جسم است مکتب	نور است عرفان، چشم است مکتب
فیض و سعادت و ترفیع و عزت	گر شوق داری، اینست مکتب
مکتب چه باشد، سرچشمه علم	آب حیات است جاری به مکتب
اولاد مکتب اولاد علم اند	ام است مکتب اب است مکتب

(طرزی، ۱۳۳۱: ۹)

انتخاب ردیف و قافیه مشابه در شعر شاعران هر کشور با یکدیگر و گاهی نیز با شعر شاعران کشورهای دیگر فراوان دیده می شود. این سروده طرزی به دست شعرای تاجیک می رسد و اسعد بخاری از شعرای تاجیک مخمسی با همان عنوان و ردیف می نویسد:

با اهل ملّت عزّ است مکتب	فضل و شرافت عقل است مکتب
اما چه گویم بسته است مکتب	علم است چون جان جسم است مکتب

نور است عرفان، چشم است مکتب (آئینه، ۱۹۱۴: ۹۵)

در آسیای مرکزی دو موضوع عمده، مناقشه اصلی جدیدیه و قدیمی ها را به وجود آورده بود، نخست ملاها کتاب های قدیمی را که صرفاً برای خواندن و نوشتن به شیوه سنتی تدوین شده بودند و اندکی از کتب دینی را به عنوان محتوای درسی کافی می دانستند در صورتی که جدیدیه، آموزش سایر علوم فنی و تجربی روز دنیا را برای دانش آموزان مملکت خود ضروری می دانستند. عجزی این نیاز را اینگونه بیان می کند:

مدارس هر کجا دارالفنون ها	از آن ها گشته بیرون، ذوفنون ها
به فن و علم هر یک بو علی رنگ	کنند بل در فنون از بو علی، ننگ



(صدیقی عجزی سمرقندی ۱۹۵۴:۲۸۳)

نکته دوم اینکه روش ملاها حتی برای آموزش خواندن و نوشتن بسیار طولانی بود، در صورتی که شیوه جدیدیه بسیار سریع و به روز بود. این مسئله را تاش خواجه اسیری خجندی در قصیده ای به مناسبت نزاع جدید و قدیم به تصویر کشیده است. شاعر در این قصیده بازبانی بسیار گویا محتوای مواد درسی قدیم و جدید، شیوه نادرست تدریس قدیمی ها و علت اصلی نزاع قدیم و جدید را بیان کرده است. این شعر آغاز مناسبی است برای بررسی تعلیم و تربیت در شعرشعرا آسیای مرکزی در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم.

زهی طریق جدید مقدس ره اصول جدید پی وصول مقاصد چو سعی راه، حدید  
گزیده رسم مبارک، نکوترین دستور ستوده قاعده اقدس ونظام حمید  
زحسن تربیتش در تمام یک دو ماه ذکا و حدس فزاید به کودکان بلید  
زقید جهل و سفاهت نجات می بخشد به باب معرفت و علم ودانش است کلید  
به علم هندسه و هیات اوستاد شوند کنند مرکز واقطار عرض را تحدید  
مگو جدید و مکن احتراز از درسش که دلستان قدیم است در لباس جدید  
(به نقل از عینی، ۱۳۸۵:۲۸۷)

شاعر در ابتدا راه جدیدیه را تعریف و تائید می کند و بر این باور است شیوه تدریس آنان، آثار خود را در مدت کوتاهی (یک دوماه) نشان می دهد، در صورتی که شیوه قدیم بسیار طولانی و غیر نافع است. علی زاده در سومین شماره مجله آئینه نقص های مکتب های قدیم را این گونه بیان می کند: «سایر ملّت ها از مکتب و مدرسه هایشان، علاوه برچندین علوم نافع، دارای فن طبیعی، مهندس، معلمی، مترجمی، منشیگی و غیره گردیده، هر ماهی از صد، تا چند هزار منات را در بالای کرسی به کمال استراحت نشسته دریافت می کنند، اما ما تورکستانیان ۷-۸ سال در مکتب ها خوانده نام خود را به زور نوشته و ۱۵ - ۲۰ سال در مدرسه ها تحصیل کرده، کلمه ای چند عربی گفتگو کردن نمی توانیم... آخر هم نمی توانیم به کاری مشغول شده، اقلاً معیشت خود را بگذرانیم.» (آئینه، ۱۹۱۳:۷۵).

شاعر در ابیات بعدی محتوای تعلیم جدیدیه را در قالب هندسه و هیأت و... معرفی می کند. . ملک الشعراى بهار که خود از اهل علم و ادب روزگار مشروطه است، دقیقاً با همین مضمون آموزش قدیم را به باد انتقاد می گیرد:

ده سال به یک مدرسه گفتیم و شنفتیم      تا روز نخفتیم  
و امروز بدیدیم که آن جمله معماست      از ماست که برماست

شاعر در ادامه همین مستزاد در مقام سرزنش و نکوهش به مردم روزگار خود می گوید:

از شیمی و جغرافی و تاریخ نفوریم      از فلسفه دوریم (بهار، ۱۳۹۰: ۲۱۳)

این اشاره ملک الشعرا بیانگر آن است که حضور علوم و محتوای جدید در مدارس ایران نیز مخالفینی داشته است. علی رغم ضعف ارتباط و تعامل بین شعراى کشورهای یاد شده، این سروده بهار در یکی از شماره های مجله آئینه به چاپ می رسد. و در ابتدای آن آمده است «نقل از جریده فریده نوبهار» (آئینه، ۱۹۱۴: ۸۴۶).

اسیری پس از تعریف و تمجید مجلد از جدیدیه، این بار به نقد قدیم ها می پردازد:  
شکایت از که کنم، و از که با که گویم داد؟      ز ساز بی بصری های منکران عنید  
مخوان تو مکتب دیرینه را ممد کمال      هزار مرتبه زین ره فراتر است و بعید  
کهن بلای سیه چاه محبس اطفال      جهنم الم و دوزخ عذاب شدید  
مخبط و متعفن فضاش چون زندان      هوای او متمازج به آفت است و پلید  
(به نقل از عینی، ۱۳۸۵: ۲۸۷)

شاعر در این قسمت ابتدا مدافعان و متولیان مکاتب قدیم را به باد انتقاد می گیرد و سپس، فضای آن را به زندان متعفن و آلوده ای توصیف می کند. وی در ابیات بعدی وارد فضای مکتب خانه ها شده و ضمن توضیح شیوه تدریس، بر خورد ملاها با شاگردان آن ها را نقد می کند:

به وصف لازم اطفال، داخلش بنگر      سوای زیر و زبر نیست، ساکن و تشدید  
به جز شلاق و ادب چوب وسیلی استاد      از این جفاکده دیگر چه حاصل است و پدید

(همانجا، ۲۸۷)

بیت اول به شیوه تدریس زیر و زبر که از شیوه های سنتی است، انتقاد می کند و بیت دوم به نکته روانشناختی رایج بودن تنبیه بدنی در مکاتب گذشته اشاره دارد که امروزه در نظام تعلیم و تربیت دنیا نه تنها جایگاهی ندارد، بلکه منتقدین فراوانی نیز دارد. شاعر تربیت شدگان این مکتب را منفی (اوباش و مجنون) معرفی می کند و در چند بیت، دلیل مخالفت قدیم ها را با گشایش مکاتب جدید این گونه ذکر می کند:

مگو ثقات بخارا جدید را بستند ز خوف آنکه نسازد قدیم را تنقید  
بدان طریق که خود خوانده اند استادند بدین طریق، نگیرد رواجشان تزئید  
ریاست است مراد و حکومت انشایی و گرنه مقاصد چیست ز زجر و منع جدید  
چه اعلم و چه مدرس، چه مفتی و چه قاضی هواپرست رواجند و رتبه ی جاوید تو  
رهات رکیک معاندان مشنو مخور فریب که این خدعه است و ترباید  
کدام راه که اقرب سوی کمال بود بدان شتاب که این است راه سیر برید  
(به نقل از عینی، ۱۳۸۵: ۲۸۷)

شاعر با دلیلی عقلی بر این باور است که بسته شدن مکاتب جدید از جانب ملاها صرفاً به این خاطر نیست که جدیدها آنان را نقد خواهند کرد، بلکه به این خاطر است که آن ها فقط به آن شیوه که خود خوانده اند، می توانند کارهایشان را انجام دهند. رواج و رونق کار رئیس، مفتی و قاضی و... در حفظ شیوه قدیم است. اسیری در بیت های آخر قصیده از در نصیحت وارد می شود و به مخاطب خود می گوید فریب دشمنان را نخور و آن راهی که تو را زودتر به مقصد می رساند، انتخاب کن. جدیدیه ها در تداوم راه خود مصمم می شوند و استاد صدر الدین عینی از بزرگان جدیدیه، کتاب تهذیب الصبیان را برای کودکان مکاتب جدید تالیف می کند و در آن با زبانی بسیار نرم و لطیف، ضمن تشویق دانش آموزان برای آمدن به مدرسه، سعی می کند آن ها را به ادامه تحصیل وادار کند:

شما ای بلبلان باغ مکتب      سحر گاهان نباید خفت هر شب  
سحر گاهان گلستان دبستان      طراوت بخش باشد چون گلستان

ز علم و معرفت گربهره یابیم توان بازوی نادانی بتاییم  
و گرنه جهل بر ما حمله آرد دمار از روزگار ما برآرد  
(عینی، ۱۳۸۵: ۲۸۹)

گویا محمود طرزی قصد دارد سروده استاد عینی را تکمیل کند:

معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل معارف عندلیبی خوان که الحانش بود تحصیل  
اگر اهل معارف بگذرد باقی حیات جاودان علمست و برهانش بود تحصیل  
معارف شد غذای روح و جای آن بود مکتب جهالت درد جانگناه است و درمانش بود تحصیل  
(طرزی، ۱۳۳۱: ۳۷)

تاش خواجه اسیری تعلیم و تربیت مورد نظر شعرای آسیای مرکزی را در اواخر قرن  
نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با ذکر جزئیات معرفی نمود و استاد عینی نیز فواید آموزش  
جدید را به دانش آموزان یاد آورشده. خانم شاهین فراهانی نیز موضوع (تعلیم و تربیت  
زنان) را به عنوان بخشی از محتوای شعر شاعران مشروطه ایران معرفی کرد. شاهین  
نجات وطن را در گرو علم و همت زنان می داند. عبد الهادی داوی نیز همانند سایر  
شعرا هم عصر خود، معارف را رمز نجات و رستگاری هموطنان خود می داند:

شبی با خرد گفتم ای پیر عارف ز مستقبل ملتّم بیش خائف  
چه سازیم تا جان بریم از مخائف بر آورد سر گفت پیر مکائف  
معارف معارف معارف معارف  
به مشرق بین حال اقوام ژاپن به مغرب بین حالت آل عثمان  
چه بود آنکه دادش ترقی نمایان چه بود آنکه کردش به مطلب مصادف  
معارف معارف معارف معارف....

(به نقل از صابری هروی، ۱۳۸۰: ۱۶۲)

سید احمد صدیقی عجزی سمرقندی از شعرا روشننگر و نوگرای  
آسیای مرکزی، همانند داوی تنها راه نجات و رستگاری را آموختن می داند  
و با تکرار واژگان مکتب و خواندن، بر این عقیده خود تاکید می کند:

گفتم به خرد که صاحب عرفانی      بنمای ره نجاتم از نادانی  
گفتا مکتب، مکتب مکتب مکتب      باید خوانی خوانی خوانی خوانی  
(صدیقی عجزی سمرقندی، ۱۹۵۴: ۲۸)

عجزی در سروده زیر نوع آموزش را مشخص می کند:

ای فکر با صواب بیا انجمن کنیم      ای عقل یار شو که صلاح وطن کنیم  
ای گفتگویا ز معارف سخن زنیم      ای جستجو رفیق شو آغاز فن کنیم  
اندیشه پیش از علوم جدیده گو      عصر نواست ترک خیال کهن کنیم  
ما راز شهر یاری جمشید دم مزن      ترک کمان رستم و جنگ بیژن کنیم  
افتاده است کلبه ویران ما خراب      گردیده سعی فرض که حفظ وطن کنیم

عجزی تواز کثافت جهل اجتناب کن

هرجا که هست خانه غفلت خراب کن

(به نقل از آئینه، ۱۹۱۴: ۳۶)

عجزی در این شعر ضمن اعلام همسویی و هماهنگی (تجدید پیمان) خود با گروه معارف پروران «ای گفتگویا ز معارف دم زنیم» و تداوم راه آنان در همراهی با جدیدیه «اندیشه پیش از علوم جدیده گو» به طور ضمنی بردشمنی خود با سنت گرایان (قدیمه) - که یک بار از جانب آنان تکفیر شده بود - تاکید می کند. شاعر در قالب خطاب نفس تمام قوای مثبت خود (فکر صواب، عقل، اندیشه) را به کمک کوشش (جستجو) به مبارزه علیه جهل و نادانی دعوت می کند. احتمالاً هریک از اعضا و جوارحی که شاعر از آنان استمداد جسته نماد و سمبل گروهی از افراد جامعه باشند که شاعر آنان را به مشورت (بیا انجمن کنیم) و سرانجام، به اقدام (هرجا که هست خانه غفلت خراب کنیم) علیه جهل و نادانی دعوت می کند. نجات و اصلاح وطن از طریق علم اندوزی نکات مشترکی هستند که در شعر عجزی و شاهین فراهانی بر آن تاکید شده است. حکیم بخاری دیگر شاعر آسیای مرکزی، شعر شاعر هموطن خود عجزی را با درد دلی این گونه ادامه می دهد:

یاد باد ای دل که ماهم آبرویی داشتیم در گلستان تمدن رنگ و بویی داشتیم  
 سال و ماه سعد و ایام نکویی داشتیم در ترقی جدّ و جهد و جستجویی داشتیم  
 دائماً بودیم ما در توسن دولت سوار  
 ایمن از کید زمان و از جفای روزگار

جهل و نادانی بوبین اکنون از آن اوج کمال بر زمین انداخت ما را او نمودش پایمال  
 رفت از کف علم و فضل و دانش و اقبال و مال مانده ایم اکنون پریشان و زبون و گنگ و لال  
 آرزوها جملگی گشته به مایوسی بدل داده سیلاب جهالت بر بنای ما خلل  
 ....آه از دست جهالت داد از ادبار بخت

زندگی بر ما بدین حالت بود بسیار سخت

ای خدا ما را تواز خواب گران بیدار کن مست و بی هوشیم از فضل و کرم هشیار کن  
 از کمالات و علوم عصر برخوردار کن عقل و دانش را معین بخت را هم یار کن  
 وز کرم باب ترقی را به روی ما گشا

برصراط مستقیم علم ما را رهنمای (به نقل از آئینه، ۱۹۱۳: ۵۵)

شاعر بانگاهی نوستالژیکی یادی از عظمت و شکوه گذشته سر زمین خود می کند  
 و جهل و نادانی را مایه تمام خرابی ها و بدبختی های آن می داند. ارتباط جهل و نادانی با  
 ویرانی وطن در بیت نخست شعر این شاعر دقیقاً آن روی سکه علم و آبادانی است که  
 در شعر دو شاعر قبلی به آن اشاره شد. وجود ترکیب های «علوم عصر» و «باب ترقی» به  
 خوبی منظور شاعر را از علم سودمند (جدید) بیان می کند. نسیم شمال در ترجیع بندی با  
 عنوان «مدرسه ها» ضمن ابراز خرسندی از راه اندازی مدرسه ها، کودکان را به کسب  
 علوم جدید تشویق می کند:

شهر آباد شده به به از این مدرسه ها

خلق آزاد شده به به از این مدرسه ها

بچه ها تا به سوی مدرسه راهی شده اند لایق محکمه و مجلس شاهی شده اند  
 جمله برداشته عمامه، کلاهی شده اند مختصر عرض کنم هر چه بخواهی شده اند

شهر آباد.....

طفل معصوم چه خوش درس ریاضی میخونه علم جغرافی و منطق همه را خوب میدونه  
به سوی مدرسه هر روز دو اسبه میروند موقع درس به علامه ی قزوین میمونه

(نسم شمال، ۱۳۷۰: ۲۴)

منظم بخارایی همانند نسیم شمال در قصیده ای با ردیف "در مکتب" اطفال دیار  
خود را به مکتب دعوت می کند:

یود فیض و سعادت حاصل طلاب در مکتب که از فیض و سعادت هست فتح الباب در مکتب  
الا اطفال با اقبال برآید و بنمایید حصول گوهر ذی قیمت آداب در مکتب  
الا ای تشنه کامان زلال معرفت آید خورید از چشمه ی علم و معارف آب در مکتب  
برای دفع خصم خانه سوز خویش، یعنی جهل مهیا می توانی ساخت هر اسباب در مکتب  
به دفع لشکر عدوان جهل از قوت عرفان قوی بازو شوی از رستم و سهراب در مکتب  
برای رفع امراض جهالت هست آماده زشهد علم و عرفان شربت عناب در مکتب  
الهی تشنه گان معرفت: اولاد ملت را به لطف از زلال علم کن سیراب در مکتب  
بود چون منزل پاک مقدس بودنش ثابت نیابد راه یارب خائن و کذاب در مکتب  
اگر نبود معلم صاحب علم و ادب، طالب به دریای رذالت می شود غرقاب در مکتب

(به نقل از آئینه، ۱۹۱۴: ۲۳)

با آنکه در ادبیت و شعریت این شعر نواقصی وجود دارد، اما همانگونه که در  
بارۀ نسیم شمال گفته شد، نباید این نکته را فراموش کنیم که شاعر در اینجا برای  
افزایش تاثیر و نفوذ کلام از شعراستفاده کرده و مفاهیم اخلاقی، دینی و اجتماعی را  
به کار گرفته تا از این ترکیب عاطفه و عقل به نتیجه مطلوب برسد. منظم در این  
شعر ترکیب های «فیض و سعادت» از مفاهیم دینی، «گوهر ذی قیمت آداب» از  
اخلاقیات اجتماعی «اولوالا بصار» از مفاهیم دینی و فلسفی و... بهره برده تا به هر  
طریق ممکن، در دل اطفال راهی پیدا کند. عبدالهادی داوی ضرورت دانش  
اندوزی در مکتب را این گونه بیان می کند:

تا به کی اولاد افغان تا به کی تا به کی هان تا به کی هان تا به کی نور  
 بیداری جهانی را گرفت خواب غفلت ای حریفان تا به کی؟  
 روز کار و روزگار عبرت است خواب راحت در شبستان تا به کی؟  
 هست مکتب، جان ملت، جان من تا به کی باشیم بی جان تا به کی؟  
 (داوی، ۱۳۶۷: ۱۱)

می توان برای هر بیت از ابیات این شعر، از نظر مضمون و محتوا و حتی بعضی  
 مواقع از نظر واژگان و عبارت ها، در شعر شعرای مشروطه مصداق و مفهوم پیدا کرد.  
 در این بیت نسیم شمال که می گوید:

ای دخترکان در طلب علم بکوشید رخت هنر و معرفت از علم بپوشید.  
 و یا در بیتی دیگر:

دختران باید ز علم و معرفت زینت کنند تا که با علم و ادب بر شوهران خدمت کنند.  
 (نسیم شمال، ۱۳۶۳: ۷۳۰)

با این ابیات منظم:

الاطفال باقبال بر آید و بنمایید حصول گوهر ذی قیمت آداب در مکتب  
 الای تشنه کامان زلال معرفت آید خورید از چشمه ی علم و معارف آب در مکتب  
 (به نقل از آئینه، ۱۹۱۴: ۲۳)

علاوه بر وحدت موضوع، واژگانی مثل (معرفت، آداب، علم) مشترک نیز مشاهده  
 می شود. منظم در قصیده بالا دو موضوع «مقدس بودن مکان تعلیم و تربیت»، (بود چون  
 منزل پاک مقدس بودنش ثابت) و «ضرورت علم و ادب برای معلم»، (اگر نبود معلم  
 صاحب علم و ادب، طالب/ به دریای رذالت می شود غرقاب در مکتب) را نیز لازمه  
 تعلیم و تربیت می داند. اگرچه نزاع کهنه و نو در خصوص مکتب و مدرسه به معنایی  
 که در آسیای مرکزی وجود داشت، در ایران و افغانستان وجود نداشته است؛ اما گاهی  
 در لابه لای دیوان شعرا طعنه و تسخری به ملاهای کهنه پرست دیده می شود

مدارس جدید را ثمرهاست دارالفنون سرچشمه ی هنرهاست



روز نشاط دختر و پسر هاست من بعد بهر شیخنا خطر هاست

(نسیم شمال، ۱۳۷۰: ۱۱)

ادیب الممالک فراهانی از جانب «من اجتماعی» خود سوالی را مطرح می کند که علم یعنی چه؟ و بلافاصله به این سوال خود جوابی می دهد که این جواب ها در خور تأمل و تعمق اند:

غرض ز علم چه؟ واقف به حال خود گشتن که از چه روی گرفتار رنج و درد و بلاست  
غرض ز علم چه؟ پی بر حقوق خود بردن که از چه دستخوش و پایمال جور و جفاست  
(فراهانی، ۱۳۸۴: ۱۲۰)

شاعر در بیت نخست خواننده را از طریق کسب علم به خودشناسی و خودباوری دعوت می کند. خودشناسی مورد نظر فراهانی در بیت اول از نوع خودشناسی ای است که در این بیت منسوب به مولانا آمده است:

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۵۷۷)

سوال و پاسخ شاعر در بیت دوم ضمن تأکید بر ارزش علم، اشاره به یکی از مباحث اجتماعی جدید به نام «حقوق مدنی» دارد که دانش و علم اندوزی را راه دستیابی به آن معرفی می کند و هدف شاعر از مطرح نمودن این پرسش و پاسخ ها، ترغیب افراد به کسب علم و دانش روز است. به هر حال، همان گونه که از قبل گفته شد، تعلیم و تربیت یکی از مسایل اساسی در حیات بشر بوده و خواهد بود، اما آنچه در این مقاله به آن اشاره شد، قطره ای بود از دریای تلاش های روشنفکران ایران، افغانستان و آسیای مرکزی برای نجات سرزمین های خود از چنگال دنیای سنتی و همراه و همسو شدن با دنیای جدید. امید است در فرصتی دیگر بتوانیم بخشی از سختی ها و مشکلاتی را که روشنفکران در این راه متحمل شده اند، در دسترس دوستداران فرهنگ و هنر قرار دهیم.

### ۳- نتیجه گیری

شاخه های مختلف ادبیات فارسی که به جبر تاریخ راه جدایی و استقلال در پیش گرفتند، هریک به طور مستقل حیات ادبی خود را ادامه دادند. ادبیات کشورهای فارسی زبان در روزگار استقلال علی رغم قطع و یا ضعف ارتباطات سیاسی-اجتماعی، به اتکای پیشینه واحد ادبی و شرایط سیاسی - اجتماعی جوامع خود مسیرهای بسیار مشابهی را طی کرده اند. نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که دوره جدیدی از زندگی سیاسی-اجتماعی، اقتصادی برای مردم کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان محسوب می شود، تمام ارکان جامعه به ویژه ادبیات متحول شدند. ادبیات بیداری در ایران، مشروطیت در افغانستان و جدیدیه در تاجیکستان پا به پای سایر تحولات جامعه خلق شدند. ادبیات این عصر در کشورهای یاد شده، با نقد آثار سنتی و روی آوردن به واقع اندیشی ورنال نویسی متولد شدند و خوراک خود را از نیازها و تحولات جامعه تهیه می کردند و به عبارتی، این گونه بود که ادبیات فعال نوگرا جایگزین ادبیات منفعل سنتی شد. وطن، آزادی، قانون، آموزش نوین و... مفاهیمی بودند که تیر درشت نشریات و عمده مضامین شعری این دوره را به خود اختصاص دادند. تعلیم و تربیت به شیوه نوین از موضوعاتی است که شعرای هر کشوری با غلبه بر سنت توانسته اند آن را فراگیر کنند. راه اندازی مدارس به سبک جدید با مخالفانی از جنس حاکمان و سنتی ها که منافع خود را در خطر می دیدند، رو به رو بود. نشریات که عمدتاً زاده تحولات روشنگری در کشورهای یاد شده بودند، از مهمترین ارگان هایی بودند که مطالبات شعرا و نویسندگان انقلابی را در مقابل مخالفان به نمایش می گذاشتند.

#### فهرست منابع

- ۱- آئینه، سال ۱۹۱۳م، شماره ۱، سمرقند.
- ۲- آئینه، سال ۱۹۱۳م، شماره ۲، سمرقند.
- ۳- آئینه، سال ۱۹۱۳م، شماره ۳، سمرقند.
- ۴- آئینه، سال ۱۹۱۴م، شماره ۲۳، سمرقند.
- ۵- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: کاظم فیروزمند و ...، تهران، مرکز.

- ۶- آجودانی، ماشا الله (۱۳۸۳) **یا مرگ یا تجدد**، تهران، اختران.
- ۷- آخوند زاده، فتحعلی (۱۳۵۱): **مقالات**، گرد آورنده باقر مومنی، تهران، آوا.
- ۸- آرین پور، یحیی (۱۳۷۲) **از صبا تا نیمه**، تاریخ ۱۵۰ ساله ادب فارسی، تهران، زوار.
- ۹- ایرج میرزا، (۱۳۵۵) **جاودانه ی ایرج میرزا**، برگزیده ی آثار به اهتمام غلام رضا ریاضی، چاپ دوم، تهران،
- ۱۰- بهار، ملک الشعر (۱۳۹۰) **دیوان**، تهران، موسسه ی انتشارات نگاه.
- ۱۱- حبیبی، عبدالحی (۱۳۷۲) **جنبش مشروطیت در افغانستان**، قم، احسانی.
- ۱۲- داوی (پربشان)، عبدالهادی (۱۳۶۷) **گزیده اشعار**، به کوشش متین اندخویی، کابل
- ۱۳- رنه ولک و آوستن وارن (۱۳۸۲) **نظریه ی ادبیات**، ترجمه: ضیاء موحد و مهاجر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۴- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷) **گزیده غزلیات شمس**، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۱۵- صابری هروی، جلیل (۱۳۸۰) **شعرا ی عصر حاضر افغانستان**، مشهد، نشر نوند.
- ۱۶- صدیقی عجزی سمرقندی، سیداحمد (۱۹۵۴) **گنجینه ی حکمت**، (به همت عبدالقادر شکوری)، سمرقند.
- ۱۷- طرزی، محمود (۱۳۳۱) **ادب در فن** (محمود نامه)، مطبعه دارالسلطنه کابل
- ۱۷- طرزی، محمود (۱۳۳۱) **روضه ی حکم**، کابل.
- ۱۸- عبدالقیوم (قویم)، پوهاند (۱۳۸۷) **مروری بر ادبیات معاصر دری**، کابل، انتشارات سعید.
- ۱۹- عینی، صدر الدین (۱۹۸۷) **تاریخ انقلاب بخارا**، به کوشش و ترجمه: رحیم هاشم، دوشنبه، ادیب
- ۲۰- \_\_\_\_\_ (۱۹۱۷م) **تهذیب الصبیان**، سمرقند
- ۲۱- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) **نمونه ادبیات تاجیک**، تهران: سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی.
- ۲۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲) **یادداشت ها**، تهران، انتشارات آگاه.
- ۲۳- فراهانی، ادیب الممالک (۱۳۸۴) **دیوان**، نوشته و تنقیح موسوی گرمارودی، تهران، انتشارات دیانی.
- ۲۴- فطرت، عبدالرئوف (۱۹۱۵) **رهبر نجات**، بطروگراد.
- ۲۵- کراچی، روح انگیز (۱۳۸۱) **اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه**، تهران، دانشگاه الزهرا.
- ۲۶- کفافی، محمد عبد السلام (۱۳۸۲) **ادبیات تطبیقی**، ترجمه: سید حسین سیدی، نشر آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۲۷- ناظم الاسلام (۱۳۵۷) **تاریخ بیداری ایرانیان**، تهران، امیر کبیر.

۲۸- نسیم شمال (۱۳۶۳) **جاودانه سید اشرف الدین حسینی قزوینی گیلانی**، گرد آورنده حسین نمینی، تهران، کتاب فرزاد.

۲۹- یوسف زاده، میرزا جلال (۱۹۱۲) **خطاب به شعرای بخارا، بخارا، بخارای شریف**.

30. Айнӣ, Садриддин. **Намунаи адабиёт тољик**. - Москва, 1926.

31. Айнӣ, Садриддин. **Намунаи адабиёт тољик**. - Тењрон 1385.

32. Айнӣ, Садриддин. **Таърихи инќилоби Бухоро**. Ба кӯшиш ва тарљумаи Рањим Њошм. - Душанбе: Адиб, 1987

33. Асосода Худойназар. **Адабиёти тољик дар садаи XX**. Душанбе: Маориф, 1999

34. Брагинский И. С. **Њаёт ва эљодиёти Садриддин Айнӣ**. - Душанбе: Ирфон, Душанбе, 1968.

